

چرایی و چگونگی الگوسازی در برنامه درسی اسلامی با رویکرد نهج البلاغه

مریم پورحسینی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۰

چکیده

یکی از راه‌های تسهیل و تسريع رشد، استفاده از شیوه تربیتی الگوسازی است. امروزه ضرورت اقتضا می‌کند این روش پرورشی در طراحی برنامه درسی اسلامی مدنظر قرار گیرد تا در شریان‌های حیاتی آموزش و پرورش جاری شود. نهج البلاغه با بیان سبک زندگی پیامبران و به سیره نبی اکرم ﷺ افضلیت الگوهای نورانی را نشان داده است. از آنجا که آدمی به طور طبیعی به تقلید روی می‌آورد و فطرت نیز از این مسئله پشتیبانی می‌کند مراکز آموزشی می‌توانند با معیارهای نهج البلاغه اسوه حسنه را به طور غیرمستقیم در برنامه درسی بگنجانند تا نمونه رفتارهای مطلوب را در معرض دید متربیان قرار دهند. این حرکت خطر الگوهای باطل را که از دیر باز در صدد اسوه‌سازی بوده و به طور مستمر رفتارشان را در معرض نمایش و دید متربیان قرار می‌دهند، می‌تواند کمتر کند.

واژگان کلیدی: اسوه حسنه، الگوپردازی، برنامه درسی، قرآن، نهج البلاغه.

۱. استاد و پژوهشگر مؤسسه علمی - تحقیقی مکتب نرجس / poorhoseynimaryam@gmail.com

* پورحسینی، مریم. (۱۴۰۱). «چرایی و چگونگی الگوسازی در برنامه درسی اسلامی با رویکرد نهج البلاغه»،

دوفصلنامه تخصصی پژوهش‌های نوین در گستره تاریخ، فرهنگ و تمدن شیعه، ش ۱، صص ۸۷-۱۰۶.

مقدمه

چندی است که در کنار جریان‌های روشنفکری تأثیرگذار در تعلیم و تربیت و نیز حرکت خزنده سکولاریسم تربیتی، نظاره‌گر جریان تابناک اسوه‌سازی و الگوپردازی با ادبیات شهادت هستیم. سالنامه اسوه‌ها چاپ می‌شود، کیف‌های مدرسه با عکس‌های "شهید حججی" مزین می‌گردد، نوشت افزارهای گوناگون با نام و یاد شهدا و گاه دربردارنده بخشی از وصیت‌نامه‌های آنان کم و بیش در آشفته بازار کالاهای وارداتی به چشم می‌آید و این همه، خبر از جریانی می‌دهد که می‌خواهد خط و یاد شهیدان در الگوهای رفتاری و افق فکری نسل‌های آینده پایدار بماند. سال گذشته شتاب شگفتی در این حرکت رخ داد. از اولین ساعات انتشار خبر غم‌بار شهادت "حاج قاسم" در فضای تعلیم و تربیت، جریان اسوه‌سازی ایشان کلید خورد. در شبکه‌های مجازی و دیگر رسانه‌ها شاهد تصویرها و گفتگوهای نوجوانان و جوانانی بودیم که عاشقانه به ادامه راه "حاج قاسم" ابراز علاقه‌مندی داشتند. چندی نگذشت که بازار نشر، کتاب‌های کوچک و بزرگ با زندگی‌نامه و خاطرات "حاج قاسم" را به همراه دلنوشته راهی فضای فرهنگی گرداند و کم‌کم اصطلاحاتی همچون سیره و «مکتب حاج قاسم» شکل گرفت. قبل از اولین سالگرد شهادت سردار دل‌ها، کتاب‌های مسابقه پیرامون زندگی ایشان به محیط‌های آموزشی و فضاهای مجازی راه یافت که اگر در این مقطع مسئولان فرهنگی مدارس بار سنگینی بر دوش خود احساس کنند با ادامه دادن آن می‌توانیم در پیشبرد انقلاب تا تمدن‌سازی نوین اسلامی گام بزرگی برداریم. اتفاق خوب در این راستا این است که فرهنگ جامعه بر مبنای تفکر و روحیه انقلاب تحول پیدا کند و نگرانی رهبری را پاسخ گوید (رک. صهبا، ۱۳۹۰، ص ۲۷).



به طور مسلم تحلیل شیوه عملکرد مدیریت‌های فرهنگی مدارس، مراکز آموزش عالی و حوزه‌های علمیه نیاز به بررسی و نگاه‌های دقیق کارشناسان دارد؛ اما نکته حائز اهمیت این است که بر خلاف شیوه سنتی اسوه‌سازی و عملکرد سال‌های متمادی نهادهای آموزشی در استفاده از برنامه درسی پنهان برای الگوپذیری، همه به میدان آمده بودند تا به صورت صریح و آشکار بگویند اگر می‌خواهی در میدان جهاد، موفقیت، ولایت‌پذیری و ثمربخشی موفق باشی بیا "حاج قاسم" باش!

با این تصور ارائه تصویر شخصیت سردار دل‌ها و گفته‌ها و ناگفته‌های ایشان سرلوحه کار قرار گرفت؛ پرکوب و پرشتاب! گویا تلاشگران عرصه جهاد فرهنگی به این نتیجه رسیده بودند که تمام مراکز آموزشی باید بدون در نظر گرفتن سن، جنسیت، سلیق و علایق، از "حاج قاسم" بگویند، دلنوشته بیاورند یا عکس و تصویر نقاشی کنند و یا کلیپ بسازند، مداحی کنند و... که البته خودش نهضتی شد با صد شور و شعف.

در چنین شرایطی مسئولان نظام آموزشی کشور باید بازخوردهای چنین حرکتی را دنبال کرده و تحلیل کنند تا این سبک الگوسازی و اسوه‌پردازی هر چه بیشتر و بهتر ادامه یابد. به بیان روشن‌تر، درگیری ذهنی مسأله در جای خود وجود دارد که سبک الگودهی در برنامه درسی اسلامی بر چه معیارهایی باید باشد، نقاط تاریک و روشن بحث باید تبیین گردد. آیا تعابیر خودجوش مردمی مناسب محیط‌های آموزشی است و یا باید مطلوب‌سازی گردد؟ تحلیل‌های اصطلاحات نظامی-عاطفی نظیر سردار دل‌ها را از کجا باید آورد؟ آیا مفهومی‌سازی‌ها به حق و رواست یا ناروا؟ وقتی نوجوان ما می‌خواهد «مکتب سلیمانی» را بهتر بشناسد تا سرمشق قرار دهد از کجا معرفت‌های بنیادین این مسأله را به دست آورد؟

این سؤال‌ها و ده‌ها سؤال دیگر وقتی در کنار هم می‌نشینند ضرورت تبیین چارچوب نظام اسوه‌سازی را نشان می‌دهد. این مقاله نیم‌نگاهی به این مسأله دارد تا فقط طرحی پیش بکشد برای آنان که در تدوین برنامه‌ریزی فرهنگی مدارس خالصانه پای کار آمده‌اند.

اسوه و اسوه‌سازی

«اسوه» و «اسوه» عبارت از حالتی است که انسان به هنگام پیروی از غیر خود پیدا می‌کند و بر حسب این که پیروی از چه کسی باشد، ممکن است اسوه‌ای نیک یا بد برای انسان فراهم آید (باقری، ۱۳۹۶، ص ۱۴۴).
 الگوسازی و اسوه‌گرایی آن است که شخص خود را با اشخاص و افرادی که در نظر او دارای صفات و کمالات برتری هستند در اعمال و رفتار و اعتقادات تطبیق دهد (بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰، ص ۲۸۱).
 در روش اسوه‌سازی، مربی می‌کوشد نمونه رفتار و کردار مطلوب را عملاً در معرض دید مرتبی قرار دهد و بدین گونه موفقیت اجتماعی او را دگرگون سازد تا او به پیروی پردازد و حالت نیکویی، مطابق با آن عمل نمونه، در خویش پدید آورد. اسوه‌سازی در درجه اول و به طور احساسی در شرایط واقعی اجتماعی مورد نظر است؛ اما حاصل آن، این است که شخصیت‌های تاریخی نیز الگوی عمل به شمار می‌آیند (رک. باقری، ۱۳۹۶، ص ۱۴۴).

جایگاه الگوسازی در نظام پرورشی

از روش الگویی با عنوان آموزش عملی نیز یاد می‌شود (رک. اعرافی، ۱۳۹۸، ص ۲۴۲). در تحلیل چرایی و چگونگی گفته شده است. انسان در هر مرحله‌ای از رشد برای پیشرفت و تعالی به الگو نیاز دارد. در واقع الگو همانند تابلویی است که

اقدامات آموزشی و تربیتی را به صورت غیرمستقیم و عملی متوجه مربی می کند و مربی نیز تلاش می کند ساختار روحی و روانی خود را بر اساس الگو بازسازی نماید (همان).

الگوسازی باید منجر به پرورش شود. پرورش عبارت است از جریان فرآیند مستمری که هدف آن، هدایت رشد جسمانی و روانی یا به طور کلی هدایت و رشد همه جانبه شخصیت پرورش یابندگان در جهت کسب و درک معارف بشری و هنجارهای مورد پذیرش جامعه و نیز کمک به شکوفا کردن استعدادهای آنان است. یک نظام پرورشی پیشرو و موفق، به شکوفا ساختن استعدادهای ذاتی فراگیرنده کمک می کند و او را به عنوان یک فرد آگاه از مسائل جهانی و متعهد به ارزش های جامعه ای که به آن وابسته است پرورش می دهد (سیف، ۱۳۹۸، ص ۳۷).

الگوگرایی آموزشی

فرزند در مرحله اول والدین خود را الگو قرار می دهد؛ چون ایشان را از هر جهت شایسته می داند، از اعمال و رفتار و افکارشان پیروی می کند (بنیاد پژوهش های قرآنی حوزه و دانشگاه، ص ۲۸).

یکی از ویژگی کودکان «تقلیدپذیری» است. در واقع «تقلید»، از سازوکارهایی است که تربیت و آموزش از طریق آن حاصل می شود (اعرافی، ۱۳۹۵، ص ۲۴۳). پس از این مرحله، آموزش در مراکز رسمی و غیررسمی ادامه پیدا می کند. این جاست که شاگرد، معلم را الگو و اسوه خود می داند و از وی پیروی می کند. در آن محیط، نقش اساسی و هدف معلم آن است که بر تجربیات دانش آموزان بیفزاید؛ اما اهمیت موضوع در تأثیر غیرمستقیم معلم بر شاگردان است؛ یعنی ویژگی های اخلاقی و رفتاری و اعتقادی که شاگردان را مجذوب می کند و به آنان حتی در دوران جوانی انتقال می یابد (رک. بنیاد پژوهش های قرآنی حوزه و دانشگاه، ص ۲۸).



امام راحل^۱ در این زمینه می‌فرمایند: «انتخاب معلم متدین خوش‌عقیده، خوش‌اخلاق و مدرسه و معلم‌خانه مناسب دینی- اخلاقی، در تربیت ابتدایی طفل دخالت تام تمام دارد» (۱۳۸۱، ص ۲۷۴).

الگوسازی یا سیاسی کاری

گاهی مسئله گرایش به الگو به طبیعت انسان ارجاع داده می‌شود و می‌گویند آدمی به طور طبیعی به تقلید روی می‌آورد و بسیاری از رفتارهای خود را از آن طریق یاد می‌گیرد. برخی دیگر، اسوه‌سازی و الگوگرایی را به فطرت ارتباط می‌دهند؛ اما نکته مهم این است که این مسئله طبیعی و یا فطری مورد استفاده صاحبان قدرت در طول تاریخ قرار گرفته است. از منظر تحلیلگران، حرکتهای فرهنگی که در زمینه معرفی الگوها توسط وسایل ارتباط جمعی و مراکز آموزشی صورت می‌گیرد در جهت اهداف نظام‌های حکومتی است با هر نوع ایدئولوژی.

دکتر علم‌الهدی در این باره می‌نویسد: «در جامعه‌شناسی معمولاً رابطه دولت با تعلیم و تربیت بر اساس الگوهای توزیع قدرت صورت می‌گیرد و نظام آموزشی تشکیلات ایدئولوژیک دولت است» (۱۳۹۱، ص ۱۹۲).

اگر چنین باشد و این حرکتهای جنبه سیاسی کاری داشته باشد، می‌تواند جزء اهداف واسطه‌ای تربیت لحاظ شود؛ به این معنا که ارتباطات موجود در جامعه بشری با مناسبات و ارتباطات سیاسی پیوند خورده و مهم‌ترین شاخصه این ارتباطات سیاسی، کسب قدرت است. قدرت به عنوان ابزاری برای نیل به اهداف، اولین شاخصه یک حرکت سیاسی است؛ زیرا رهبری در پیشبرد اهداف بدون تمسک به ریسمان قدرت و عوامل ایجاد آن میسر نخواهد بود (رک. اعرافی، ۱۳۹۸، ص ۲۰۶).

استفاده از ظرفیت آموزش و پرورش برای تأکید بر ارزش‌های همگانی و مورد پذیرش دولت، در عصر جدید امری رایج است. طوری که برخی صاحب‌نظران معتقدند رویه‌های القای این ارزش‌ها در مدارس یکنواخت آمده است. دولت‌ها به نوعی در جستجوی وفاداری و ایجاد تعهد نسبت به ایدئولوژی‌ها هستند. استفاده از تصویرهای رهبران ملی، پرچم‌ها، خواندن سرودها و... از این قبیل است. بنابراین مدارس به منزله بخشی از دیوان‌سالاری دولتی تحت کنترل سازمان دولتی قرار دارند (رک. میلر، ۱۳۸۹، ص ۸۷).

با این دیدگاه به نظر می‌رسد مسأله اسوه‌سازی و الگوپردازی در برنامه‌های درسی به صورت صریح قابل مشاهده است در حالی که حقیقت فراتر از آن است.

برنامه درسی پنهان

اصطلاح برنامه درسی پنهان اشاره به درس‌هایی دارد که دانش‌آموز به طور غیرمستقیم از محیط آموزشی یاد می‌گیرد. مهم‌ترین بُعد برنامه تحصیلی پنهان که فقط برای معلمان، پنهان است و برای دانش‌آموزان، آشکار، ساختار قدرت موجود در مدرسه است. شارع پور می‌گوید: «در واقع همین برنامه است که جایگاه دانش‌آموزان را در نظام اجتماعی نشان داده، آن‌ها را با هنجارها و ارزش‌ها آشنا ساخته و ضمانت اجرای نظام را برای آن‌ها آشکار می‌سازد» (۱۳۹۴، ص ۲۱۹).

به اعتقاد برخی، برنامه درسی پنهان در بسیاری از ابعاد، به مراتب بیشتر از برنامه درسی آشکار اثربخشی دارد، زیرا درس‌های این برنامه برای درازمدت در ذهن دانش‌آموزان می‌ماند. در مقابل این دیدگاه، برخی معتقدند که دانش‌آموزان در مقابل پیام‌های برنامه درسی پنهان مقاومت می‌کنند و اغلب به طور هوشیارانه به مخالفت با آن‌ها می‌پردازند (همان، ص ۲۲۱). بیشترین کارکرد این برنامه در مباحث





اخلاقی و ادب‌آموزی و رفتار متانت‌آمیز دیده شده است. توجه به برنامه درسی پنهان در این بخش از سخن از این روست که مسأله اسوه‌سازی تا چه حد می‌تواند با این شیوه در سازمان‌های آموزشی ارائه شود و مؤثر باشد.

اسوه‌پردازی مستقیم یا غیرمستقیم

پیشنهاد قرآن کریم در بحث اسوه‌سازی، روش مستقیم و غیرمستقیم است. گاه در آیات مستقیماً از کسی تصریح می‌شود مانند عبارت قرآنی «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ» (ممتحنه/۴)؛ و گاه بدون چنین تصریحی، اسوه‌ها در معرض دید گذاشته می‌شود. این قسم در قرآن فراوان یافت می‌شود و از اهمیت بسزایی در تربیت برخوردار است (باقری، ۱۳۹۶، ص ۱۴۴).

بهترین نمونه اسوه‌سازی غیرمستقیم، شیوه تربیت الگویی در ادب گفتگو با خداست. به عنوان مثال آیت‌الله جوادی آملی، انبیاء علیهم‌السلام را اسوه‌های ادب معرفی کرده و ادب توحیدی پیامبران غیر اولوالعزم و اولوالعزم از آدم علیهم‌السلام تا پیامبر خاتم النبیین را با شیوه‌ای زیبا و با ظرافت تمام تبیین نموده‌اند (رک. جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۵). این نوع مشاهده که در واقع از تأمل، تدبّر، تیزهوشی و در واقع کشف روحیه کاشف بودن مخاطب نشأت می‌گیرد، از تأثیر خوبی برخوردار است. زیرا بر پایه محبت و شناخت بنا نهاده شده و در اذهان جای می‌گیرد.

الگوسازی و اسوه‌گرایی در بوتۀ نقد

پذیرش این واقعیت که عوامل گوناگون مانند محیط خانواده، اجتماع، نیازها، آب‌وهوا، کیفیت جسمی و انگیزه‌های مادی و معنوی در اعمال و منش و رفتار، تأثیر انکارناپذیری دارد امری مسلم و رایج است. بر این مبنا شخصی که در نظر

عده‌ای، فوق‌العاده به حساب می‌آید هم به یقین از تمایلات نابجا و عوامل انحرافی و مخرب مصون نیست. بنابراین تطبیق داده‌های اخلاقی و رفتاری در همه ابعاد و موارد درست نیست. به بیان دیگر الگوهای شخصی می‌توانند معایب، کاستی‌ها و صفات نکوهیده‌ای داشته باشند؛ اما در عین حال در اجتماع شدت خاصی پیدا کرده، زبانزد خاص و عام شوند و توجه دیگران را به خود جلب کنند؛ در حالی که "امام نار" هستند نه "امام نور"؛ چنان که در قرآن آمده: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص/۴۱).

انتقاد بر این روش تربیتی (الگوسازی) تا آن‌جا پیش می‌رود که گفته می‌شود هنر مؤسسات آموزشی باید در این باشد که همواره روح آزادی و تفکر توأم با پرورش را در شاگردان خود پرورش دهند و به ایشان بفهماند که شخص هر چند معلومات سرشاری داشته باشد از خطا و لغزش در امان نیست (رک. بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه، ص ۲۸۱، به نقل از بهداشت روان).

کوتاه‌ترین پاسخی که به این اعتراض می‌توان داد این است که اسوه‌سازی، مطلق نیست بلکه مقید است و بصیرت از مهم‌ترین قیود آن است. چنان که قرآن هم تأکید بر «اسوه حسنه» دارد نه مطلق اسوه: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب/۲۱). گذشته از آن، واقعیت انکارناپذیر تقلید با ابعاد گسترده پیش روی ماست که باید برایش چاره‌ای اندیشید تا در مورد نظری و عملی تعیین شاخص گردد.

انتخاب الگو، تابعی از عوامل و شرایط جامعه

می‌توان گفت که آداب و رسوم، مقتضیات جغرافیایی، عوامل زیستی و محیطی و تبلیغات گسترده به خصوص رسانه‌ها و فضای مجازی سند اقتدای افراد را امضا



می‌کند و سبب می‌شود فردی در نظر اشخاص فرهنگی جامعه متحول شود تا اسوه‌های منفی در جامعه رسوخ نکند. خمینی کییر^{۱۱} در این زمینه می‌گوید: «آن‌چه می‌توان گفت ام‌الامراض است، رواج روزافزون فرهنگ اجنبی استعماری است که در سال‌های بسی طولانی جوانان ما را با افکار مسموم پرورش داده... باید کوشش کنید مفاسد فرهنگ حاضر را بررسی کرده و به جای آن فرهنگ اسلامی-انسانی را جایگزین کنید تا نسل‌های آینده با روش آن که انسان‌سازی و عدل‌پروری است تربیت شوند» (۱۳۸۱، ص ۲۴۳).

یادگیری و الگوسازی

بر اساس آن چه گذشت الگوگرایی و الگوسازی در نظام پرورشی اهمیت بسزایی دارد و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در حال اجراست؛ اما در چگونگی اجرای آن ضوابط و قوانین مشخصی به چشم نمی‌خورد. می‌دانیم که بی‌ضابطگی می‌تواند آسیب‌زا باشد و یادگیری را از مدار خارج کند یا به تأخیر اندازد؛ زیرا یادگیری با شرایط خاصی محقق می‌شود.

برای تبیین این مفهوم، تعاریف یادگیری را مرور می‌کنیم. ذکر این نکته لازم است که بر اساس نظریه‌های برنامه درسی، یادگیری تعاریف مختلفی دارد. هر یک از دیدگاه شناخت‌گرایی یا انسان‌گرایی و یا دیدگاه اجتماعی تلقی خاصی از یادگیری ارائه کرده که هر یک در جای خود نیاز به تحلیل دارد که در ادامه برای تبیین اهداف مقاله مورد نظر به چند مورد اشاره می‌شود:

- فرآیند یادگیری عبارت است از اکتساب رفتارهای تازه شامل نشان‌دادن واکنش در برابر محرک‌ها به گونه‌ای که معرف به دست آوردن قابلیت‌های مورد نظر باشد (رک. میلر، ۱۳۸۹، ص ۱۳۸).

- یادگیری به فرآیند ایجاد تغییر نسبتاً پایدار در رفتار یا توان رفتاری که حاصل تجربه است گفته می‌شود (سیف، ۱۳۹۸، ص ۳۰).

با تأمل در تعاریف فوق می‌توان گفت جریان الگوپردازی اگر بخواهد به یادگیری منجر شود نیاز به یک برنامه حساب شده و درازمدت دارد تا بتواند به اهداف مطلوب و کمالی دست یابد. بنابراین مقطعی عمل کردن در این زمینه کم‌اثر خواهد بود.

جایگاه الگوسازی در برنامه درسی

برنامه درسی مقوله‌ای آمیخته با فرهنگ بوده و با ضرورت‌ها و اقتضائات فکری و اعتقادی و ارزشی رابطه قوی دارد. از این رو از آن تحت عنوان ملکه علوم تربیتی یاد می‌شود. به گفته برخی کارشناسان با وجود به کارگیری اصطلاح برنامه درسی اسلامی، توصیف آشکاری از ماهیت آن شامل مبانی، عناصر اصلی، خطوط کلی و ویژگی‌های آن نشده است (خندقی، مهدوی‌خواه، ۱۳۹۶، ص ۵). اما اگر بخواهیم تعریفی ارائه دهیم می‌توانیم بگوییم: «برنامه درسی اسلامی یعنی دستور کاری که در جهت اسلامی کردن برنامه درسی بر اساس جهان‌بینی توحیدی اختصاص یافته است» (همان). طراحی آموزشی یا برنامه‌ریزی آموزشی یکی از زیرمجموعه‌های برنامه درسی اسلامی است که به طور مسلم باید بر اساس نظریه اسلامی تدوین شود. فرآیند چگونگی تدریس معلم و محتوای آموزشی ارزیابی میزان یادگیری و رضایت‌مندی یادگیرنده در حیطه برنامه‌ریزی آموزشی قرار گرفته است (سیف، ۱۳۹۸، ص ۴۲۸).

در زمینه اسوه‌سازی و الگوپردازی باید تدوین جامع و دقیقی در برنامه‌های آموزشگاهی صورت گیرد. اگر این مقوله منحصر به برنامه‌های فرهنگی مدارس





باشد، نگاه حداقلی به آن صورت گرفته است؛ زیرا نهایتاً اگر در یک محیط آموزشی، معاون فرهنگی خوش فکر با ایده و مصمم، عهده دار رسالت جبهه فرهنگی باشد می تواند با توانمندی و تخصص، مقدار اندکی از این کار عظیم را پیش ببرد.

نهج البلاغه و معرفی الگو

از اقدامات اصلاحی امام علی (ع) توجه به مسأله آموزش و پرورش است. در دیدگاه ایشان، جامعه اسلامی برای سیر کمالی خویش نیازمند حرکت نوین و مستمر آموزشی است. علاوه بر این محتوای آموزشی باید از غنای فراوان برخوردار باشد و بی تردید بهترین محتوای آموزشی مبتنی بر خط مشی قرآنی است.

در این خصوص در سیره ایشان، روش های مختلفی از جمله منبر، مکاتبه، پاسخ به سؤالات، مباحثه با اهل علم و پرسش دیده می شود (رک. غلامعلی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۳). در ادامه کلام امام علی (ع) در لزوم مراجعه به الگو در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه را مرور می کنیم.

امام (ع) با نگاه آسیب شناسانه به جامعه عصر خویش که گرفتار زرق و برق های مادی شده و به افراط رسیده، گوشه هایی از سبک زندگی پیامبر (ص) و دیگر انبیاء را به تصویر می کشند. تحلیل شیوه های ایشان در زمینه معرفی الگو می تواند شاخص هایی را در این زمینه ارائه دهد که به طور اجمال به آن می پردازیم:

برای تو (ای دلباخته دنیا) کافی است که روش رسول خدا (ص) را سرمشق خود قرار دهی و دلیل و راهنمای خود در نكوهش دنیا و مذمت آن و رسوایی فراوان و بدهی هایش بشماري «كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰).

قابل توجه است که امام علیه السلام در این فرازها، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هم اسوه می‌شمرد و هم دلیل. در واقع این دو تعبیر به یک نتیجه می‌رسد و آن، پیروی کردن و تطبیق دادن زندگی خویش با زندگی اوست ولی از نظر معنا تفاوت لطیفی وجود دارد؛ اسوه اشاره به این است که ما زندگی خود را با زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تطبیق دهیم، ولی دلیل اشاره به این دارد که او ما را به سوی خود فرا می‌خواند. پیامبر صلی الله علیه و آله در زمانی می‌زیست که فراعنه و کسری‌ها در کاخ‌های افسانه‌ای در ناز و نعمت و در لابلای انواع ذنیت‌ها می‌زیستند. همچنین در جزیره العرب ثروتمندان بزرگ امکانات فراوان داشتند. اما ایشان زمانی که به قدرت رسید و غنایم فراوان در اختیارش قرار گرفت، زندگی بسیار ساده و زاهدانه را برگزید (رک. مکارم شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۲۳۰). آن‌گاه امام در ادامه، زندگی انبیاء دیگر را به تصویر می‌کشد.

در این خصوص خوب است برای آشنایی با تمامیت و ارزشمندی روش الگویی در بحث تربیت تأملی در واژه «کفی» داشته باشیم. ماده «ک. ف. ی» دلالت می‌کند بر اندازه کافی که زیاده بر آن طلب نمی‌شود. این واژه استعمالات مختلفی به صورت لازم و متعدی دارد؛ در معنای لازم آن «کفی الشی» یعنی آن چیز کافی و بسنده شد. در استعمال متعدی آن که در کلام امام علی علیه السلام آمده است، یعنی به وسیله آن چیز از غیر آن بی‌نیاز است (لسان العرب، ابن منظور، ماده ک. ف. ی).

گفتنی است که در دیدگاه علامه جوادی آملی، سرگذشت انبیاء در قرآن نمی‌تواند علتی جز اسوه‌سازی و الگوبردازی شایسته برای مؤمنان داشته باشد. فرازهایی که از زندگی حضرت موسی و عیسی علیه السلام در کلام مولا علی علیه السلام دیده می‌شود در راستای همان الگوسازی در سبک زندگی است.



همچنین بررسی کلام امام علیه السلام نشان می‌دهد که ایشان دغدغه الگوسازی و خصوصاً احساس خطر نسبت به رشد و ترویج الگوهای باطل داشتند. چنان که در حکمت ۱۰۳ با بیان زیبایی روبرو می‌شویم؛ به این ترتیب که بر تن ایشان لباس کهنه وصله‌داری دیده شد و در این باره با ایشان سخنی گفته شد و ایشان فرمود: دل به واسطه آن متواضع و نفس به واسطه آن خوار می‌گردد و مؤمنان از آن پیروی می‌کنند: «... یقتدی به المؤمنون».

سرکشی نفس و وسوسه‌های آن انسان را به راه‌های شیطانی می‌کشاند. از این رو مؤمنان برای دور شدن از زندگی پر زرق و برق و تجملاتی که انسان را از خدا غافل می‌سازد نیاز به یک مقتدا دارند و چه کسی بهتر و بالاتر از مولای متقیان که این مقتدا شدن را با سیره عملی خود در معرض دید همگان قرار می‌دهند.

خطر الگوهای باطل

یکی از جامع‌ترین کلمات امام درباره الگوی باطل در خطبه ۱۷ نهج البلاغه آمده است؛ آنجا که می‌فرمایند: «ان ابغض الخلائق...»؛ گاهی افرادی در جامعه بر اثر خوش‌باوری یا فریب ظاهر را خوردن، به فردی دل می‌بندند و او را مقتدا و پیشوای خود می‌پندارند، به او اعتماد می‌کنند در حالی که آن شخص از کسانی است که خداوند او را به خودش واگذاشته است. در واقع او از خدا بریده است و در حیرت و سرگردانی فرو رفته و به سرعت به سوی بیراهه کشانده می‌شود. زیرا بیراهه‌ها غالباً با هوای نفس هماهنگ است و زرق و برق دارد و به شخص چشمک می‌زند. نتیجه طبیعی انحراف از جاده مستقیم دل بستن به خودخواهی‌ها و خودمحوری‌هاست.

ناگفته نماند که جذابیت برنامه‌های این افراد آن قدر بالاست که دیگران نیز دعوت می‌شوند و به راه‌های ضلالت می‌روند: «مشغوف بکلام بدعه و دعا ضلاله». جالب است دلبستگی این افراد به رفتارها و سخنان باطلشان سبب می‌شود دیگران هم دعوت شوند (رک. مکارم شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۷۳).

امام در ادامه می‌فرماید: چنین کسی مایه انحراف کسانی است که فریبش را خوردند: «فهو فتنه لمن اقتتن به».

اسف‌بارتر این که این اشخاص تنها در حیاتشان مایه گمراهی نیستند؛ بلکه بعد از وفات نیز تا قرن‌ها و تا هزاران سال در گمراهی افراد سهیم و شریکند؛ زیرا الگوی باطل جامعه می‌باشند: «مضل لمن اقتدی به فی حیاته و بعد وفاته».

حضرت امیر در نامه ۷۹ نهج البلاغه با بیانی کوتاه اما رسا و شیوا از الگوسازی و الگوپذیری باطل که نتیجه آن چیزی جز هلاکت و نابودی نیست، سخن به میان آورده و فرموده‌اند: هلاکت و بدبختی کسانی که پیش از شما بودند به دو دلیل بود: نخست این که آن‌ها مردم را از حق خود باز داشتند؛ لذا ناچار شدند حق خویش را از طریق رشوه و راه‌های نادرست از ایشان خریداری کنند. دیگر این که آن‌ها مردم را به باطل سوق دادند و مردم نیز از آنان پیروی کردند: «و اخذوهم بالباطل فاقتدوه».

خطری که امام علیه السلام در این کلام شریف به آن اشاره می‌کنند بسیار مهم است. در واقع از دل کلام امام بر می‌آید که افراد دانه درشت و شاخص اجتماع، رفتارهای باطل خود را به نمایش می‌گذارند و دیگران هم از آن پیروی می‌نمایند که مصداق روشن آن را درباره رفتارهای نمایشی سلبریتی‌ها پیرامون بی‌حجابی، همجنسگرایی و زندگی تجملی که بسیار مورد توجه نوجوانان و جوانان است، می‌بینیم.

قابل توجه این که آنان الگوهای باطل و روش‌های غلط خود را برای دیگران ارث می‌گذارند و آثار آن‌ها بر روح و پیکر جوانان همچون آثار سنگ‌های سخت است (رک. خطبه ۱۵۱، فراز ۶).

افضلیت الگوهای نورانی

حال که اندکی با جذابیت و حیطة عمل گسترده الگوهای باطل آشنا شدیم باید در کلام مولا به جستجوی راه حل باشیم. در واقع صرف این که بگوییم آن‌ها مسیرشان اشتباه است و مبعوض‌ترین افراد در نزد پروردگار هستند تنها گوشه‌ای از کار را می‌تواند پیش ببرد. لذا باید بیشتر در شاخص‌های برجسته و روش‌های اسوه‌سازی متمرکز شویم؛ شاخص‌هایی چون: تبیین نورانیت قرآن، افضلیت رسول اکرم ﷺ و...

اکنون کمی در کلام حضرت تأمل می‌کنیم آنجا که در خطبه ۱۵۸ پس از اشاره به رسالت پیامبر اسلام ﷺ در مورد اقتدا به قرآن و استنطاق آن می‌فرماید: قرآن نوری است که باید به آن اقتدا کنند: «و النور الذی المقتدی به».

با این توصیف باید گفت تعریف از جذابیت و درخشندگی و کارآمدی بسیار بالای الگو باید به گونه‌ای باشد که علاوه بر جذب مخاطب هیچ احتمال گمراهی در پیروی از آن برای متریب ایجاد نشود. پس الگو فقط شخص نیست بلکه یک برنامه جامع و مدون است که همواره تازه و جدید است و قدرت به‌روز شدن دارد و بوی کهنگی از آن نمی‌آید. این مقتدا ظلمات جهل و دشمن‌ها را می‌شناسد و با کمال اخلاص بدون هیچ شائبه‌ای آن را معرفی می‌کند، راه‌های نجات را به روشنی نشان داده و از مهلکه‌ها پرهیز می‌دهد. تنها کسی که می‌تواند هدایت آن را به نطقی درآورد پیامبر ﷺ است که مولا در خطبه ۱۱۰ درباره اقتدا به پیامبر ﷺ امر نموده و

می‌فرمایند: به راه و رسم پیامبران اقتدا کنید که بهترین هدایت است: «افضل الهدی».

حال سؤال این است که فضیلت راه مربی برای متربیان روشن است؟ به طور مسلم با این ابرهای متراکم سیاه پر شبهه بیشتر برتری جبهه باطل مشهود است! وجود الگو و اهمیت داشتن آن در نظر مربی مسیر هدایت را هموار می‌کند حتی اگر مربی نسبت به آن مسأله خاص رغبتی نداشته باشد. اکنون به این فراز از خطبه ۲۰۵ دقت فرمایید که امام علی علیه السلام در پذیرش امر خلافت می‌فرمایند: به خدا سوگند من به خلافت رغبتی نداشتم و به ولایت و زمامداری شما علاقه‌ای نشان نمی‌دادم. این شما بودید که مرا آن را به دعوت کردید و آن را به من تحمیل نمودید. در کتاب خدا نظر انداختم و هر دستوری که داده و هر امری که فرموده بود متابعت کردم. به سنت و روش پیامبر توجه نموده و به آن اقتدا نمودم.

نتیجه

۱. بهره‌گیری از شیوه سنتی الگوسازی و الگودهی در قالب ابراز ارادت‌های خالصانه به آستان عرشی اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از کارآمدی بالایی برخوردار است و ضرورت زمان اقتضا می‌کند که این سنت حسنه به همراه افزایش بار معرفتی گسترش یابد.

۲. معاصرسازی در روش الگویی بسیار ضرورت دارد؛ اسوه‌سازی در این است که بدانیم دنیا تنها برای رفع نیازهای آدمی در خوراک و مسکن نیست و نباید برای ذخیره‌کردن ثروت‌ها و تفاخر با آن‌ها به کار گرفته شود؛ اگر دنیا برای این هدف آفریده شده بود خداوند پیامبرانش را از آن محروم نمی‌کرد. در مورد داوود علیه السلام



نتیجه می‌گیریم که با وجود سلطنت و چیرگی دنیا نباید جز از دسترنج خویش خورد.

۳. در اسوه‌سازی بیان جزئیات لازم است اما با دقت و ظرافت بدون هیچ کم‌وکاستی؛ چنان که امام علی علیه السلام با بیان مصداق‌های زندگی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین روشی را توصیه می‌کنند. در همین راستا آنان که در دوران حاضر سیره امام خمینی ره را نقل می‌نمایند و یا فرازهایی از زندگی "سردار سلیمانی" را انتشار می‌دهند باید نهایت دقت در طرح مطالب نموده و از بیان جزئیات، ساده و بدون اندیشه عبور نکنند.

۴. ایجاد روابط عاطفی بین الگو و مربی توسط مربی یکی از نکات ظریف و دقیق روش تربیتی مذکور است. اگر بین الگو و مربی، ارتباط محبت‌آمیز ایجاد شود مسلماً یادگیری، محقق شده و استمرار بهتری خواهد داشت.

۵. استفاده از روش غیرمستقیم برای الگوپردازی و فضاسازی یا به بیان دیگر گنجاندن در برنامه درسی پنهان از کارآمدی بیشتری برخوردار است. گرچه به نظر می‌رسد زیرکی فراگیران و کشف آن‌ها، مسأله را کمرنگ می‌کند اما به هر حال از آفت‌های بیان مستقیم مصون خواهد بود.

۶. الگو می‌تواند در تمام ابعاد شاخص باشد؛ چنان که علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۲۱ سوره احزاب برای رسول الله صلی الله علیه و آله در مقابل نظرات کسانی همچون زمخشری که سیره ایشان را فقط در جنگ، اسوه می‌دانند، می‌ایستد و تأکید می‌کند که شخصیت ایشان در تمام ابعاد اسوه و مقتداست؛ اما وقتی قرار است برای جامعه مطرح گردد تا فرهنگ‌سازی شود لزومی به تأکید بر همه ابعاد نیست، بلکه از یک بعد می‌توان الگو را معرفی کرد.

منابع

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

۱. اعرافی، علیرضا؛ اهداف تربیت از دیدگاه اسلام، قم، مؤسسه اشراق و عرفان، چاپ پانزدهم، ۱۳۹۸.
۲.؛ فقه تربیتی، تربیت عبادی، قم، مؤسسه اشراق و عرفان، ۱۳۹۲.
۳. امین خندقی، مقصود و علی مهدوی‌خواه؛ به سوی انبساط مفهومی از برنامه درسی اسلامی، نشریه مطالعات برنامه درسی، ش ۴۶، پاییز ۱۳۹۶.
۴. باقری، خسرو؛ نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، تهران، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی درسی، چاپ چهل و دوم، ۱۳۹۶.
۵. بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه؛ قرآن، روان‌شناسی و علوم تربیتی، مشهد، مؤسسه انتشاراتی بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
۶. جوادی آملی، عبدالله؛ ادب توحیدی انبیاء در قرآن، قم، اسراء، ۱۳۸۹.
۷. سالاری فر، محمدرضا و دیگران؛ روش‌شناسی اجتماعی، تهران، سمت، چاپ هفتم، ۱۳۹۸.
۸. سیف، علی اکبر؛ روان‌شناسی پرورش نوین، تهران، دوران، ۱۳۹۸.
۹. شارع پور، محمود؛ جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، تهران، سمت، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۴.
۱۰. صهبا؛ دغدغه‌های فرهنگی، قم، ایمان جهادی، ۱۳۹۰.
۱۱. طباطبائی، محمد حسین؛ المیزان، بی‌جا، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، بی‌تا.
۱۲. علم الهدی، جمیله؛ نظریه اسلامی تعلیم و تربیت، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۱.
۱۳. غلامعلی، احمد؛ شناخت‌نامه نهج البلاغه، تهران، سمت، ۱۳۹۱.

- ۱۴ مغنیه، محمدجواد؛ در سایه سار نهج البلاغه (ترجمه فی ظلال نهج البلاغه)، ج ۳، ترجمه: حسین بستان، بی جا، مؤسسه دار الکتب الاسلامی، ۱۳۸۷.
۱۵. مکارم شیرازی، ناصر؛ پیام امام امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۶، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳.
۱۶. موسوی خمینی، روح الله؛ تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
۱۷. میلر، جی. پی؛ نظریه‌های برنامه درسی، ترجمه دکتر محمود مهرمحمدی، تهران، سمت، چاپ هفتم، ۱۳۸۹.

